

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



## عربی. زبان قرآن (۲)

رشته انبیات و علوم انسانی

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کد: ۱۱۱۲۰۷

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲



الدُّرُسُ السَّادِسُ بَرَكْرَد

إِرْحَمُوا ثَلَاثَةً.

به سه تن رحم کنید.

إِرْحَمُوا عَزِيزًا ذَلِيلًا، وَ غَنِيًّا افْتَقَرًا، وَ عَالِمًا ضَاعَ بَيْنَ جُهَالٍ. رسول الله ﷺ

دلسوزی کنید بر ارجمندی که خوار شده، و دارایی که ندار شده، دانایی که میان نادانها تباه شده است.

فعل مجهول نائب فاعل

أَسْرَ الْمُسْلِمُونَ فِي عَزْوَةِ طَيْءٍ «سَفَانَةَ» ابْنَةَ حَاتِمِ الطَّائِيِّ الَّذِي يُضْرَبُ بِهِ الْمَثَلُ فِي الْكِرَمِ،

مسلمانان در جنگ طيء سَفَانَةَ دختر حاتم طائي را که در بخشش به او مثل زده می شود اسیر کردند.

مأ کتار فعل ماضی، اسم (نقش قید زمان) است به معنای هنگامی که

لَمَّا ذَهَبَتْ مَعَ الْأَسْرَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ هِنَاكَ مَعَهُ اسِيرَانِ نَزِدَ فَرَسْتَادَهُ خَدَا رَفَت.

فعل مضارع

فعل مضارع

من باب افعال-معلوم

من باب تفعیل-معلوم

مفعول

مفعول

مفعول

قَالَتْ لَهُ: إِنَّ أَبِي كَانَ سَيِّدَ قَوْمِهِ، يَفُكُّ الْأَسِيرَ وَ يَحْفَظُ الْجَارَ وَ يَحْمِي الْأَهْلَ وَ الْعَرَضَ وَ يَفْرُجُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، وَ يُطْعِمُ

ماضی منفی+مفعول فاعل

ماضی منفی+مفعول فاعل

مفعول

مفعول

مفعول

الْمِسْكِينَ، وَ يَنْشُرُ السَّلَامَ، وَ يُعِينُ الضَّعِيفَ عَلَى شِدَائِدِ الدَّهْرِ، وَ مَا أَتَاهُ أَحَدٌ فِي حَاجَةٍ فَرَدَّهُ خَائِبًا، أَنَا ابْنَةُ حَاتِمِ

الطَّائِيِّ.

به او گفت: قطعاً پدرم سرور قوم خودش بود، اسیر را آزاد می کرد، همسایه را حفظ می کرد، و از خانواده و ناموس (آبرو) حمایت می کرد، و اندوه غمگین را برطرف می کرد، و به درمانده غذا می داد، و صلح را پخش می کرد، و ناتوان را بر گرفتاریهای روزگار یاری می کرد و هیچ کس نزد او با خواسته ای نیامد که او را ناامید برگردانده باشد(برگرداند)، من دختر حاتم طائی هستم.

مفعول

مفعول

قید تاکید

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذِهِ صِفَاتُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا؛ أَتْرُكُوهَا فَإِنَّ أَبَاهَا كَانَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ وَاللَّهُ يُحِبُّ مَكَارِمَ

مفعول جمله وصفیه جمله وصفیه جمله وصفیه

الْأَخْلَاقِ». ثُمَّ قَالَ: «إِرْحَمُوا عَزِيزًا ذَلِيلًا، وَ غَنِيًّا افْتَقَرًا، وَ عَالِمًا ضَاعَ بَيْنَ جُهَالٍ».

پس پیامبر (ص) فرمود: «این به راستی صفت های مؤمنان است. او را رها کنید؛ زیرا پدرش بزرگواری های اخلاق را دوست داشت؛ و خدا بزرگواری های اخلاق را دوست دارد». سپس فرمود: «رحم کنید به ارجمندی که خوار شد، و ثروتمندی که ندار شد، و دانایی که میان نادانها تباه شد».

فعل ماضی + مفعول

قید زمان من باب افعال فاعل

فَلَمَّا أَطْلَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ رَجَعَتْ إِلَى أُخِيهَا «عَدِيٌّ» وَ هُوَ رَيْسُ قَوْمِهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهِ.

پس هنگامی که پیامبر(ص) او را رها کرد، به سوی برادرش عدی که پس از مرگ پدرش رئیس قبیله بود، بازگشت.

جمله وصفیه (فعل + نون و قایه - مفعول)

مفعول - موصوف

فَقَالَتْ لَهُ: يَا أَخِي، إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي،

و به او گفت: ای برادرم. من از این مرد ویژگی هایی را دیدم که از آنها خوشم آمد،

۷۶ إِرْحَمُوا ثَلَاثًا: به سه تن رحم کنید.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد. ما أَتَاهُ أَحَدٌ (کسی نزد او نیامد) برای همین می گوییم: هیچ کس نزد او نیامد

۸۰ هیچ کس نزد او با خواسته ای نیامد که او را ناامید برگردانده باشد (برگرداند)

۸۱ حقًّا: واقعاً، به راستی

لا: حرف نفی زائد است که برای تاکید نفی آمده است.

رَأَيْتُهُ يُحِبُّ الْفَقِيرَ، وَ يَفُكُّ الْأَسِيرَ، وَ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَ يَعْرِفُ قَدْرَ الْكَبِيرِ، وَ مَا رَأَيْتُ أَحْوَدَ وَ لَا أَكْرَمَ مِنْهُ. **أَكْرَمَ**، **أَحْوَدَ**: اسم تفضیل او را دیدم که فقیر را دوست می‌داشت، اسیر را آزاد می‌کرد، به کوچک رحم می‌کرد، قدر بزرگ را می‌دانست و بخشنده‌تر و بزرگوارتر از او ندیدم.

فَجَاءَ عَدِيَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ وَ أَسْلَمَتْ سَفَانَةُ. وَ أَسْلَمَتْ قَبِيلُهُ طَيَّءَ كُلُّهَا بَعْدَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِإِطْلَاقِ أَسْرَاهُمْ.

پس عدی به سوی فرستاده خدا آمد و مسلمان شد و سفانه نیز مسلمان شد. قبیله طي همگی شان اسلام آوردند بعد از اینکه پیامبر به آزادسازی اسیرانشان امر کرد.

«الْدَّفْتَرُ الْخَامِسُ مِنَ الْمَثْنَوِيِّ الْمَعْنَوِيِّ لِـ «مَوْلَانَا جَلَالِ الدِّينِ»  
دفتر پنجم مثنوی معنوی مولانا جلال الدین

گفت پیغمبر که رحم آرید بر جان منْ كَانَ غَنِيًّا فَافْتَقَرَ  
پیغمبر (ص) فرمود که رحم کنید بر جان کسی که ثروتمند بود و فقیر شد.

وَ الَّذِي كَانَ عَزِيْزًا فَاحْتَقَرَ أَوْ صَفِيًّا عَالِمًا بَيْنَ الْمَضْرُ  
و کسی که صاحب عزت بود و خوار شد یا برگزیده دانایی که بین گروه مضر (نادانان) است.

گفت پیغمبر که با این سه گروه رحم آرید از ز سنگید و ز کوه  
آنکه او بعد از رئیسی خوار شد وان توانگر هم که بی دینار شد  
وان سوم آن عالمی گاندر جهان مبتلا گردد میان ابلهان

### برگرد \* الْمُصَمِّم \* برگرد

<p>مَضْرُ: نام قبیله‌ای مَكْرُمَةٌ: بزرگواری «جمع: مَكَارِمُ» مَكْرُوبٌ: اندوهگین يَحْمِي: پشتیبانی می‌کند (ماضی: حَمَى) يُطْعِمُ: خوراک می‌دهد (ماضی: أَطْعَمَ) يُعِينُ: کمک می‌کند (ماضی: أَعَانَ) = سَاعَدَ، نَصَرَ يَفْرَجُ عَنِ الْمَكْرُوبِ: اندوه غمگین را می‌زداید (ماضی: فَرَّجَ ...)</p>	<p>حَصَلَةٌ: ویژگی «جمع: حِصَالٌ» ذَلٌّ: خوار شد (مضارع: يَذُلُّ) رَدٌّ: برگردانید (مضارع: يَرُدُّ) سَلَامٌ: آشتی = صُلْحٌ ≠ حَرْبٌ شَدَائِدٌ: گرفتاری‌ها، سختی‌ها صَفِيٌّ: برگزیده «جمع: أَصْفِيَاءُ» ضَاعٌ: تباہ شد، گم شد (مضارع: يَضِيعُ) عَرَضٌ: ناموس، آبرو «جمع: أَعْرَاضٌ» فَكَ: باز کرد، رها کرد (مضارع: يَفُكُّ)</p>	<p>أَحْوَدٌ: بخشنده‌تر، بخشنده‌ترین أَحْتَقَرُ: خوار شد (أَحْتَقَرُ، يَحْتَقِرُ) أَسَرَ: اسیر کرد (مضارع: يَأْسِرُ) أَسْلَمَ: مسلمان شد (مضارع: يُسَلِّمُ) أَسْرَى: اسیران «مفرد: أَسِيرٌ» أَطْلَقَ: رها کرد (مضارع: يُطَلِّقُ) افْتَقَرَ: فقیر شد (مضارع: يَفْتَقِرُ) أَهْلٌ: خانواده = أَسْرَةٌ خَائِبٌ: ناامید</p>
--	--	---

حول النص برگرد

- عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.
- ۱- قَالَ عَدِيٌّ: يَا أُخْتِي، إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي. **x**  
 عدی گفت: خواهرم، من از این مرد ویژگی‌هایی را دیدم که مرا شگفت زده می‌کند.
- ۲- فَلَمَّا أَطْلَقَ النَّبِيُّ ﷺ سَفَانَةَ، عَادَتْ إِلَى أُخِيهَا. **✓**  
 پس هنگامی که پیامبر سفانه را رها کرد، نزد برادرش برگشت.
- ۳- كَانَ حَاتِمٌ يَرُدُّ مَنْ أَنَاهُ فِي حَاجَةٍ خَائِبًا. **x**  
 حاتم کسی که از سر نیاز پیش وی بپایید را با ناامیدی بر می‌گرداند.  
 من + ماضی = معادل مضارع التزامی
- ۴- حَاتِمٌ الطَّائِبُ مَعْرُوفٌ بِالْكَرَمِ. **✓**  
 حاتم طایی به بخشنده‌گی شناخته شده است.  
 فعل ماضی
- ۵- أَسْرَتْ سَفَانَةَ فِي عَرْوَةِ أَحَدٍ. **x**  
 سفانه در جنگ احد اسیر شد.  
 مجهول نایب فاعل

إِعْلَمُوا

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۲)

حروف «لم، لا، لا» بر سر فعل‌های مضارع می‌آیند و معنای آن را تغییر می‌دهند.

حرف «لم» فعل مضارع را به «ماضی ساده منفی» یا «ماضی نقلی منفی» تبدیل می‌کند؛ مثال:

لم + مضارع معادل ماضی ساده منفی یا ماضی نقلی منفی	{ لم يَسْمَعُ: نشنید، نشنیده است لم تَذْهَبُوا: نرفتید، نرفته‌اید لم تَكْتُبَنَّ: ننوشتید، ننوشته‌اید	يَسْمَعُ: می‌شنود
		تَذْهَبُونَ: می‌روید
		تَكْتُبَنَّ: می‌نویسید

حرف «لا امر» بر سر فعل مضارع به معنای «باید» و چنین فعلی معادل «مضارع التزامی» در فارسی می‌باشد:

لا + مضارع باید + معادل مضارع التزامی	{ لا تَرْجِعْ: باید برگردیم لا تَعْلَمُوا: باید بدانند	تَرْجِعْ: بر می‌گردیم
		يَعْلَمُونَ: می‌دانند

در کتاب عربی پایه نهم با حرف «لا ی نهی» بر سر مضارع مخاطب (دوم شخص) آشنا شدید؛ مثال:

لا ی نهی مخاطب + مضارع معادل امر منفی	{ لا تَبْأَسْ: ناامید نشو لا تُرْسِلُوا: نفرستید	تَبْأَسْ: ناامید می‌شوی
		تُرْسِلُونَ: می‌فرستید

صیغه های غیر مخاطب

همین حرف «لای نهی» اگر بر سر سایر ساخت‌های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛ مثال:

لای نهی مخاطب + مضارع  
نباید + معادل مضارع التزامی

یُسَافِرُونَ: سفر می کنند

حروف «لَم، لِ، لا» در انتهای فعل مضارع تغییراتی ایجاد می کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند یَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ<sup>۸۲</sup>)

نهی و نفی  
فعل های جمع مونث یکی است.

### ک ترجم الایتین و الحدیث حسب قواعد الدرس.

فعل نهی مخاطب

۱- ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ التَّوْبَةُ:

اندوه مدار که خداوند با ماست. (ترجمه فولادوند)

«إِنَّ» در اصل به شکل قید تاکید «قطعاً، مسلماً، براستی» ترجمه می شود ولی بعد از فعل امر و نهی، به معنای «که، زیرا» به کار رفته است. ترجمه به هر دو شکل صحیح است.

فعل مضارع منفی

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ الرَّعْدُ:

قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی دهد

تا آنان خودشان را تغییر بدهند.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد. لا یَغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ (آنچه از قومی را تغییر نمی دهد) را می گوئیم: [حال] هیچ قومی را تغییر نمی دهد

فعل نهی فعل مضارع منفی

۳- لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. الإمام علي عليه السلام

ستم مکن همانطور که دو ست نمی داری مورد ستم واقع شوی (بر تو ستم رود) و نیکی کن همانطور که دو ست داری به تو نیکی شود.

### چند نکته:

نکته (۱): فعل نهی همان فعل مضارع است.

نکته (۲): ترجمه فعلی مانند «لِيَعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:

تَكَلَّمْتُ مَعَ أَصْدِقَائِي لِيَعْلَمُوا كَيْفَ يَمْكِنُ لَهُمْ أَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامِجِهِمْ.

ک با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.

قَالَ الْمُدِيرُ: إِنَّ الْإِمْتِحَانَ تَسَاعِدُ الطُّلَابَ لِيَتَعَلَّمُوا دُرُوسَهُمْ فَلِيَعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.

ک مدیر گفت: آزمون‌ها دانش آموزان را برای یادگیری درس‌هایشان کمک می کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

<sup>۸۲</sup> آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف جازمه نام دارند)، نشانه انتهای فعل

های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ وَ نَفْعَلُ» را تغییر می دهند. «... يَفْعَلُ ، ... تَفْعَلُ، ... أَفْعَلُ و... نَفْعَلُ» و حرف نون را در انتهای فعل های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ وَ تَفْعَلَانِ» حذف می کنند. این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی کنند.

**نکته (۳):** حرف «لِ» بر سر بیشتر ضمیرها به «لَ» تبدیل می‌شود؛ مثال:  
لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لَهُنَّ، لَهُمَا، لَكَ، لِكُمْ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُمَا، لَنَا.  
در «لی» این گونه نیست.

**نکته (۴):** تاکنون با دو نوع حرف «لِ» آشنا شده‌اید، یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می‌شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می‌آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

۱- لِ + اسم

«لِ» به معنای «مالِ»، از آنِ» مانند «لِمَنْ تِلْكَ الشَّرِيحَةُ؟» یعنی «آن سیم کارت مالِ کیست؟»  
«لِ» به معنای «برای» مانند «اشْتَرَيْتُ حَقِيبَةً لِلسَّفَرِ»؛ یعنی «چمدانی برای سفر خریدم».  
«لِ» به معنای «داشتن» مانند «لِي شَهَادَةٌ فِي الْحَاسِبِ»؛ یعنی «مدرک رایانه دارم».

۲- لِ + فعل

«لِ» به معنای «باید» مانند «لِيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».  
«لِ» به معنای «تا» مانند «دَهَبْتُ إِلَى الْمُنْجَرِ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَّةً لِجَوَالِي»؛ یعنی «به مغازه رفتم تا باتری برای تلفن همراهم بخرم».

حرف «لِ» پس از حرف‌هایی مانند «و»، «فَ» معمولاً **ساکن** می‌شود؛ مثال:  
فَ + لِ + يَعْمَلُ = فَلَ يَعْمَلُ: پس باید انجام دهد.

### که اختِمْ نَفْسَكَ : تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ حَسَبَ الْقَوَاعِدِ.

- ۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الفاتحة: ۲ ستایش از آنِ خداوند پروردگار جهانیان است.
- ۲- بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَهْدِيَ النَّاسَ. پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
- ۳- لِنَسْتَمِعْ إِلَى الْكَلَامِ الْحَقِّ. باید به سخن حق گوش دهیم.
- ۴- لِمَنْ هَذِهِ الْجَوَازَاتُ؟ این گذرنامه‌ها مالِ کیست؟

### که التَّمَارِينِ بَرَكِدْ

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: صَخَّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

۱- الَّذِي لَا رَجَاءَ لَهُ لِلنَّجَاحِ فِي هَدَفِهِ:

الْخَائِبُ : نا امید < کسی که برای موفقیت در هدفش هیچ امیدی ندارد.

۲- أَصْبَحَ فَقِيرًا وَ لَا ثَرَوَةَ لَهُ:

إِفْتَقَرَ : فقیر شد < فقیر شد و هیچ ثروتی ندارد.

۳- الَّذِي حُزْنُهُ كَثِيرٌ:

الْمَكْرُوبُ: اندوهگین < کسی که اندوهش بسیار است.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد.  
ما أَنَا أَحَدٌ: هیچ‌کسی نزد او نیامد.  
لَا رَجَاءَ لَهُ: هیچ امیدی ندارد.  
لَا ثَرَوَةَ لَهُ: هیچ ثروتی ندارد.

۴- الْأَسْرَةُ وَالْأَقْرَبَاءُ:

الْأَهْلُ: خانواده < خانواده و خویشاوندان

۵- أَعْطَاهُ الطَّعَامَ:

أَطْعَمُ: خوراک داد < به او غذا داد.

التَّمْرَيْنِ الثَّانِي: أَكْمَلَ تَرْجَمَةَ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيَّنَ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

لـ امر+ مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۱- ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ﴾ الطَّلَاق: ۷

توانمند از توانمندی خودش ..... (الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ)

که باید انفاق کند. (الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ: سَعَةٍ)

لا نهی غایب + معادل مضارع التزامی

۲- ﴿وَلَا يَحْزَنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ يُونُس: ۶۵

سخنشان تو را ..... ؛ زیرا ارجمندی، همه از آن خداست. الْفَاعِلِ

که نباید ناراحت کند. (الْفَاعِلِ: قَوْلُ)

لا نهی + فعل نهی + مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...﴾ الْأَنْعَام: ۱۲۱

و از آنچه نام خدا بر آن ..... نخورید. نَائِبِ الْفَاعِلِ وَالْمُضَافِ إِلَيْهِ

که برده نشده است (نَائِبِ الْفَاعِلِ: اسْمُ / الْمُضَافِ إِلَيْهِ: اللَّهُ)

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۴- ﴿أَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهُ...﴾ ق: ۶

آیا مگر به آسمان بالای سرشان ..... که چگونه آن را ساخته ایم؟! (الْفِعْلَ الْمُضَارِعَ وَ صِيغَتَهُ)

که نگاه نکرده‌اند. (الْفِعْلَ الْمُضَارِعَ: لَمْ يَنْظُرُوا / صِيغَتَهُ: لِلْغَائِبِينَ یا جمع مذكر غایب)

لم + مضارع = معادل ماضی منفی مضارع = معادل مضارع اخباری

۵- ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ...﴾ التَّوْبَةُ: ۱۰۴

آیا ..... که تنها خداست که از بندگان توبه را می پذیرد؟ (الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ)

که ندانستند یا ندانسته اند. (الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ: عَنْ عِبَادِ)

س، سوف + مضارع = معادل مستقبل

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۶- ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَمْ يَفْرُقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ...﴾ الْنِّسَاء: ۱۵۲

و کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند و میان هیچ یک از آنان ..... [خدا]

مزدهایشان را به آنها خواهد داد.

که فرق گذاشتند. (الْمَفْعُولُ: هُمْ، أَجْرُ)

۱. ذُو سَعَةٍ: توانمند سَعَةٍ: توانمندی ۲. بَنَيْنَا: ساختیم ۳. يُؤْتِي: می‌دهد ۴. أَجْرُ: مردها «مفرد: أَجْر»

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اِقْرَأِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ اُنْتَخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ.

ل+ امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۱- ﴿... عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۳

الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند.

ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند.

ل+ مضارع = معادل ماضی منفی

۲- ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا...﴾ الْحَجَرَات: ۱۴

بادیه نشینان گفتند: ...

الف) «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان می آورید؛ بلکه بگویید: در سلامت می مانیم.»

ب) «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید: اسلام آوردیم.»

ل+ مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا إِنْ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ...﴾ الزُّمَر: ۵۲

الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، می گستراند؟

ب) آیا می دانند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، فراوان می کند؟

ل+ مضارع = معادل ماضی منفی ل+ یکن = ما کان

۴- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ \* لَمْ يُولَدْ \* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ سورة الإخلاص

بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است...

الف) ... می زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست.

ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است.

ل+ امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۵- ﴿... فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ \* أَطْعَمَهُمْ \* مِنْ جُوعٍ \* وَ آمَنَهُمْ \* مِنْ خَوْفٍ﴾ سورة قُرَيْشٍ

پس پروردگار این خانه را ...

الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد.

ب) ... باید پرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از بی [دشمن] ایمنشان کرد.

۴. الْكُفُوُ: همتا

۳. وَوَلَدٌ: زایید (مضارع: يَلِدُ)

۱. أَسْلَمَ: اسلام آورد

۷. آمَنَ: ایمن کرد، ایمان آورد

۲. الصَّمَدُ: بی نیاز

۶. الْجُوعُ: گرسنگی

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرَجِمِ الْجُمْلَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ، ثُمَّ عَيِّنِ صِيغَةَ الْأَفْعَالِ فِيهَا.

۱- لَا تَرْجِعْ إِلَى بَيْتِكَ: به خانه ات برنگرد. (لا تَرْجِعْ: مفرد مذكر مخاطب)

۲- لَمْ يَرْجِعْ صَدِيقِي: دوستم باز نگشت. (لَمْ يَرْجِعْ: مفرد مذكر غایب)

۳- أَخَوَاتِي لَمْ يَرْجِعْنَ: خواهرانم برنگشتند. (لَمْ يَرْجِعْنَ: جمع مؤنث غایب)

۴- لَا يَرْجِعْ صَدِيقِي: دوستم نباید برگردد. (لَا يَرْجِعْ: مفرد مذكر غایب)

۵- أُخْتِي لَا تَرْجِعُ: خواهرم بر نمی گردد. (لَا تَرْجِعُ: مفرد مؤنث غایب)

أَسْلَمَ: اسلام آورد  
سَلَّمَ عَلَيَّ: سلام کرد به  
سَلَّمَ إِلَيَّ: تحویل داد  
سَلَّمَ: سالم ماند  
سَلَّمَ بِي: تسلیم شد



التَّمَرِينُ الْخَامِسُ : اِتِّخِذِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.

۱- أنا ... في السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ.  لَنْ أُسَافِرَ  لَمْ أُسَافِرْ  لِكَيْ أُسَافِرَ

مضارع التزامی

ماضی منفی

آینده منفی

☆ من در دو سال گذشته سفر نکردم.  لَمْ أُسَافِرْ  
لَنْ أُسَافِرَ: سفر نخواهم کرد / لَمْ أُسَافِرْ: سفر نکردم / لِكَيْ أُسَافِرَ: تا سفر کنم

۲- عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَيَاتِكَ. أَنْ تَتَيَّسَّ  كَيْ تَتَيَّسَّ  لَا تَتَيَّسَّ

☆ تو باید تلاش کنی، و در زندگی‌ات نا امید نباشی.  لَا تَتَيَّسَّ  
أَنْ تَتَيَّسَّ: که نا امید شوی / كَيْ تَتَيَّسَّ: تا نا امید شوی / لَا تَتَيَّسَّ: نا امید نباش

۳- أُزِيدُ ... إِلَى سَوْقِ الْحَقَائِبِ.  أَنْ أُذْهَبَ  لَمْ أُذْهَبَ  إِنْ أُذْهَبَ

☆ می‌خواهم که به بازار کیف‌ها (چمدان‌ها) بروم.  أَنْ أُذْهَبَ  
أَنْ أُذْهَبَ: که بروم / أُذْهَبَ: بروم / إِنْ أُذْهَبَ: اگر بروم

۴- هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ عَدَاً.  لَنْ يَرْجِعَ  مَا رَجَعَ  لَمْ يَرْجِعَ

ماضی منفی

ماضی منفی

آینده منفی

☆ او فردا به ورزشگاه بر نخواهد گشت.  لَنْ يَرْجِعَ  
لَنْ يَرْجِعَ: بر نخواهد گشت / مَا رَجَعَ: برگشت / لَمْ يَرْجِعَ: برگشت  
نکته: (ما+ماضی) و (لم+مضارع) به معنی ماضی منفی

۵- مَنْ ... يَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ.  لَا يَجْتَهِدُ  لَا يَجْتَهِدُ

☆ هر کس تلاش کند، در کارهایش موفق می‌شود.  يَجْتَهِدُ  
لَا يَجْتَهِدُ: تلاش نمی‌کند / لَا يَجْتَهِدُ: نباید تلاش کند / يَجْتَهِدُ: تلاش کند

التَّمَرِينُ السَّادِسُ : عَيْنِ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

۱- اَلْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ اَلْكَلَامُ كَثِيرٌ اَلْعَمَلُ. اَلْاِمَامُ اَلْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قلیل = کثیر

مومن کم حرف و پر کار است .  
▲ (الف) کم گوی و کم گوی چون در / تا زندگی جهان شود (تفاسی گنجوی)

۲- اَلْعَالِمُ بِلا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلا ثَمَرٍ. رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ

العالم = الجاهل  
عَلَمٌ = جُهَالٌ

دانای بدون عمل مانند درخت بدون میوه (بی ثمر) است .  
▲ (ب) علم کم از اعمال نشان نیست / کالبدی دارد و جان نیست (امیر شمس و طلوی)

۳- اَمْرِي رَبِّي مِدَارَةٌ النَّاسِ كَمَا اَمْرِي بِاِدَاءِ الْفَرَائِضِ. رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ

الفرائض: مفرده فريضة (واجب دینی)

پروردگرم مرا به مدارا کردن با مردم امر کرد همانطور که مرا به انجام واجبات امر کرده بود.  
▲ (د) آرایش و گویی تمسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (عائنه)

۴- عَدَاوَةٌ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. اَلْاِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عداوة = صداقة

دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است .  
▲ (و) دشمن دانگ نمر جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود (تفاسی گنجوی)

لَكَ بِعَلَيْكَ

۵- الدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
روزگار دو روز است؛ روزی به سود تو و روزی به زیان توست .  
▲ (در روزگار است آن که که عزت دهد که خار واره / چرخ بازگردانین یازیم؛ بسیار و (تعام مقام فراموشی)

۶- خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
بهترین کارها، میانه ترین آن هاست .

▲ (ج) اندازه که دارد که اندازه گوشت اجم لاین دشمن است و هم لاین دوست (سعدی)

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: اُكْتُبَ مُفْرَدًا هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

فَرَائِضُ	مُحَاوَلَاتُ	أَقْرَبَاءُ	أَجُورُ	أَنْفُسُ	أَشْرَى
فَرِيضَةٌ	مُحَاوَلَةٌ	قَرِيبٌ	أَجْرٌ	نَفْسٌ	أَسِيرٌ
أَصْفِيَاءُ	أَعْرَاضُ	مَكَارِمُ	جُهَالٌ	أَنْظَارُ	أَصْحَابُ
صَفِيٌّ	عَرَضٌ	مَكْرَمَةٌ	جَاهِلٌ	نَظْرٌ	صَاحِبٌ
صَفَحَاتُ	خِصَالُ	أَخْلَاقُ	تَلْمِيزَاتُ		
صَفْحَةٌ	خِصْلَةٌ	خُلُقٌ	تَلْمِيزَةٌ		

الْتَّمِرِينَ الثَّامِنُ: ضَعَّ عَلَامَةً = بَيْنَ الْمُرَادَقِينَ وَ عَلَامَةً = بَيْنَ الْمُضَادِّينَ.

أَهْلٌ = أُسْرَةٌ (خانواده)	سَلَامٌ ≠ حَرْبٌ (صلح، جنگ)	يُعِينُ = يَنْصُرُ (یاری می کند)
مَكْرُوبٌ = مَحْزُونٌ (اندوهگین)	ضَاعٌ ≠ وُجِدَ (گم شد، پیدا شد)	بُعِثَ = أُرْسِلَ (فرستاده شد)
حُزْنٌ ≠ فَرَحٌ (ناراحت، شاد)	بَنَيْنَا = صَنَعْنَا (ساختیم)	طَعَامٌ = غِذَاءٌ (خوراک)
آتَى ≠ أَخَذَ (داد، گرفت)	ضِيَاءٌ ≠ ظَلَامٌ (روشنایی، تاریکی)	صَدَقٌ ≠ كَذِبٌ (راستگویی، دروغگویی)

### الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ ■ برگرد

□ اِقْرَأْ هَذِهِ الْمَقَالََةَ جَيِّدًا، ثُمَّ اكْتُبْ مِثْلَهَا حَوْلَ أَحَدِ الْعُلَمَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ وَالْعَرَبِ. این مقاله را خوب بخوان، سپس مانند آن را درباره یکی از دانشمندان ایرانی و عرب بنویس.

الشَّاعِرُ أَحْمَدُ رَامِي شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ مِنْ أَسْلِ تُرْكِيٍّ، وَوُلِدَ فِي حَيٍّ (كُؤِي) السَّيِّدَةِ زَيْنَبَ بِالقَاهِرَةِ. شاعر احمد رامی، شاعری مصری با اصالت ترک، در کوی سیده زینب در قاهره به دنیا آمد.

تَخَرَّجَ مِنْ مَدْرَسَةِ الْمُعَلِّمِينَ. از مدرسه معلمین دانش آموخته شد.

وَ حَصَلَ عَلَى شَهَادَةِ (مَدْرَك) فِي فَرْعِ الْمَكْتَبَاتِ وَالْوَثَائِقِ (رشته کتابداری و اسناد) مِنْ جَامِعَةِ السُّورِيُونِ. در رشته کتابداری و اسناد از دانشگاه سوربون مدرک گرفت.

دَرَسَ اللُّغَةَ الْفَارْسِيَّةَ فِي فَرَنْسَا، تَرَجَمَ «رُبَاعِيَّاتِ حَيَّامِ النَّيْسَابُورِيِّ». زبان فارسی را در فرانسه خواند، رباعیات خیام نیشابوری را ترجمه کرد.

حکیم عمر خیام نیشابوری:

آمد سحری ندا ز میخانه ما / کای رند خراباتی دیوانه ما  
برخیز که پر کنیم پیمانہ ز می / زان پیش که پر کنند پیمانہ ما

تَرَجَمَهُ أَحْمَدُ رَامِي:

سَمِعْتُ صَوْتًا هَانِفًا فِي السَّحْرِ / نَادَى مِنَ الْحَانِ : غُفَاةَ الْبَشْرِ  
صدایی غیبی در سحر شنیدم که با صداهایی آهنگین ندا سر داد: ای بیخبران مردم

هُبُوا اَمْلُؤُوا كَأْسَ الْمُنَى قَبْلَ أَنْ / تَمَلَّأَ كَأْسَ الْعُمَرِ كُفَّ الْقَدَرُ  
بیدار شوید و جام آرزوها را پر کنید پیش از اینکه دست سرنوشت جام عمرتان را پر کند.

هاتف: صدایی که شنیده می شود ولی صاحب صدا دیده نمی شود.

غُفَاةٌ: آنان که به خوابی سبک فرو رفته اند  
هُبُوا: بیدار شوید (در اینجا) - هَبْ، يَهْبُ، هُبُوا / مُنَى: آرزوها / كُفَّ الْقَدَرُ: دست سرنوشت

<sup>۸</sup> ترجمه این متن اختیاری است و بستگی به وقت کلاس دارد. در آزمون مدارس و کنکور طرح نمی شود.